

فلسفه و اهداف ازدواج

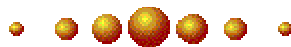
محمود یزدانی



کاری از : محمد مهدی حاجی پروانه

نویسنده: محمود یزدانی

از فلسفه و اهداف ازدواج بیشتر بدانید



((یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر)) (بقره / 185)

((خداوند آسانی و آسایش را برای شما می خواهد و سختی را برایتان نمی خواهد)).

یک روز برای دیدن یکی از دوستانم به خوابگاه دانشگاه رفتیم ، در دوران لیسانس با هم بودیم و او فوق لیسانس قبول شده بود ، هر از چند گاهی به او سر می زدم و با بعضی از دوستان او نیز آشنا شده بودم . در اتاق دوستم ، صحبت از مسائل مختلفی کردیم ، به یکباره یاد یکی از هم خوابگاههایش افتادم ، گفتم راستی فلانی کجاست ، گفت از خوابگاه رفته بیرون و داخل شهر خانه گرفته ، گفتم چرا ؟ گفت : اینطوری راحت ترند ، پرسیدم چطور ؟ گفت برای اینکه نیاز جنسی شان را راحت تر ارضاء کنند ، بگذریم از شرح جزئیات پرسیدم خب چرا ازدواج نمی کند و چرا از راه حرام ؟ ، با اینکه طرف مورد صحبت ما پایان دوره فوق لیسانس بود و در یک شرکت نیز مشغول به کار بود و مشکل سربازی هم نداشت و به راحتی می توانست یک زندگی را اداره کند ، در جوابم حرفی را زد که تا بحال نشنیده بودم ، گفت : میدونی آنها به چه چیز معتقدند ، معتقدند کسی که یک لیوان شیر احتیاج دارد نمی رود یک گاو بخرد .

از این حرفش یکه خوردم ، با خود گفتم بعضی ها عجب استدلالاتی برای خود درست می کنند . نمی دانم مطلب را گرفتید یا نه ، اما بعضی ها ازدواج را صرفاً برای التذاذ جنسی می دانند و چون آنرا کار پر دردرس و پر هزینه ای می دانند از طریق دیگر میان بر می زنند تا به همان نتایج با کمترین هزینه و وقت دست یابند .

اما آیا فلسفه ازدواج فقط همین است و آیا اگر نیاز جنسی نبود ازدواج نیز معنا و مفهومی نداشت ، راستی چرا باید ازدواج کرد ؟ چرا ازدواج سنت پیامبر گشته و تکمیل کننده دین معرفی گشته است . اگر بخواهیم بحث کنیم که چرا باید ازدواج کنیم و فلسفه و ضرورت ازدواج چیست ، بایستی ازدواج را در گستره فلسفه دین بحث کنیم ، و در بحث از فلسفه احکام و سنت ها می توانیم خیلی از دستورات دیگر دین را نیز زیر سؤال ببریم ، مثلاً چرا باید نماز بخوانیم . چرا بایستی روزه بگیریم . چرا باید خمس و زکات پردازیم ، فلسفه حج و جهاد چیست و خلاصه چرا باید به امر و نهی های دین عمل کنیم و اگر بخواهیم پاسخ دهیم لازم است که جایگاه انسان و فلسفه وجودی وی در دین را به بحث بگذاریم ، یعنی بایستی بحث کنیم که اولاً : ما چه کسی هستیم ، یعنی انسان چه تعریفی دارد ؟ و ثانیاً : ما در دنیا چه می کنیم ؟

هر کدام از اینها مباحث بسیار گسترده ای است که در حد چندین کتاب هستند اما در اینجا به اجمالی از آن اشاره می شود .

ترکیب وجودی خلقت ما انسانها به گونه ای است که در ورای این جسم ، یک روحی وجود دارد که از هر محدودیتی گریزان است و به هیچ حدی قانع نیست ، وجودی است که هیچ محدودی نمی تواند او را قانع کند و از تلاش باز ندارد ، اگر می بینید که هر کس ، در هر

جا هست ، به هر چه دارد قانع نیست و باز هم بیشتر می خواهد ناشی از خصلت روح بشر است .

در روح ما پرتوی از روح خداست ((نفخت فیه من روحی)) (حجر / 29) .

همه این عطشها ، شعله ها ، تلاشها و ... ناشی از همان روحیه خدایی است که در وجود ماست ، آیا دیده اید فرزندی رفتاری شبیه والدینش داشته باشد در این حالت می گوئیم که روحیه پدر و مادرش را به ارث برده است ، ما نیز از خدا ارث برده ایم و روحیه خدا را داریم و خدا چون از هر چه که تصور کنید ، از علم ، قدرت ، جمال ، کمال و ... نهایت و مطلق آنرا دارد ما نیز چون از روحیه او در ما دمیده شده است می خواهیم همانها را داشته باشیم از اینرو می بینید هر کس در هر وادی که هست به هیچ حدی قانع نیست و نهایت آنرا می خواهد .

در بیانی دیگر ، ترکیب خلقت ما خلیفه گونه است ، ((و اذقال ربك للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه))

((و هنگامی که پروردگارت گفت من در روی زمین خلیفه قرار می دهم)) (بقره / 30)

اگر قبول کنیم که خلیفه یعنی جانشین و قائم مقام ، و جانشین و قائم مقام یعنی کسی که تمامی اختیارات و امکانات مقام بالاتر را در یک رده پائین تر دارد ، آن وقت می فهمیم که اولاً : ترکیب وجودی ما به گونه ای است که یکسری استعدادهای فراوان و بینهایتی در وجود ما نهفته شده که وقتی حساب می کنیم این استعدادها ی اضافی ، به چه دردی می خورد به این نتیجه می رسیم که فقط به درد خلیفه شدن می خوریم ثانیاً : خداوند اینگونه خواسته که ما جانشین او در زمین باشیم ، یعنی خدایی فکر کنیم ، خدایی بیندیشیم و خدایی عمل کنیم ، و استعداد همه این کمالات را در وجود ما بصورت بالقوه گذاشته است . ثالثاً : وقتی در رفتار انسانها دقت کنیم ، وقتی در آمال و آرزوها ، تلاشها و رفتارها ، امکانات وجودی و ... دقت کنیم در می یابیم که انسانها طوری عمل می کنند که گویا می خواهند در این دنیا ، خدایی کنند ، این نه يك امر مذموم بلکه دقیقاً خواسته ای است که هم ناشی از ترکیب وجودی ماست و هم همان انتظاری است که خداوند از ما دارد که جانشینی او را بر عهده بگیریم بنابراین این زیاده طلبی نه تنها نقص انسان نیست که جزء ضرورت وجودی خلقت اوست .

مثال ما در این دنیا مثال بذر گندمی است که از خوشه جدا شده است وقتی بذر گندم را با بوته گندم مقایسه کنیم ممکن است بگوئیم این کجا و آن کجا (وقتی گیاه مادر را بزرگتر در نظر بگیریم مثل بذر درختان ، وضعیت حادثتر و جالب تر است) اما این دو هیچ تفاوتی با هم ندارند ، فقط یکی استعداد بالقوه دارد و دیگری تبدیل به بالفعل شده است ، جایگاه حال ما انسانها نسبت به جایگاه واقعی ما در مقام جانشینی خداوند نیز همینگونه است ، خواهیم گفت ما کجا و آن مقام کجا ، ما کجا و خلافت خداوند کجا ، اما بایستی بدانیم ما را خلیفه خدا خلق کرده اند اما بصورت بالقوه و این استعداد و توانایی در ما هست که به این مقام برسیم .

اما اگر در این دنیا آمده ایم فقط بخاطر همین بوده که این استعداد بالقوه تبدیل به بالفعل شود ، اگر هر بذری احتیاج به يك محیط رشد دارد محیط رشد ما نیز دنیا ست . و اگر خوب دقت کنیم خواهیم فهمید که تمامی آنچه که در دنیاست به نوعی برای رشد ما فراهم گشته است البته همزمان طرف دیگر سگه ، دنیا محل امتحان نیز هست چرا که تفاوت ما با سایر مخلوقات ، وجود اختیار و حق انتخاب است و انسانها با انتخابهایشان و کیفیت اعمالشان یا به رشد و جهت مطلوب می رسند و یا برعکس ممکن است درجا بزنند و حتی سیر منفی داشته باشند .

خط سیر زندگی انسان از تولد تا مرگ ، تماماً برای امتحان گرفتن است .

((خلق الموت و الحیوه لیلوکم ایکم احسن عملا))

((مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید کدامیک از شما بهتر عمل می کنید)) (ملك

(2 /

هدف خلقت همین است که ببینند کدامیک بهتر عمل می کند و بیشتر بدرد می خورد ، بواسطه همین امتحانهاست که انسانها رشد می کنند ، رتبه پیدا می کنند و بالاتر و بالاتر می روند تا به مقام خلافت می رسند و نشان خلافت بر دوش آنان نصب می شود که خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام رسید : ((قال ائی جاعلك للناس اماما)) (بقره / 124) و به حضرت داوود نیز چنین خطاب رسید :

((یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فحکم بین الناس بالحق)) (ص / 26)

همه آنچه که در دنیاست ، از خوشیها ، رنجها ، مشکلات ، مصیبتها ، فرازها و فرودها برای رشد دادن انسان است دنیا آزمایشگاه و ورزشگاه انسان است ، اگر هر کس تصور دیگری از دنیا داشته باشد به رنج و زحمت می افتد ، در این دنیا نه می توان به خوشی دائم رسید و نه دنیا را به گونه ای طراحی کرده اند که بتواند خوشی را ارزانی کند ، می گویند يك محیط را از آنچه که در درون آن است می توان تشخیص داد ، وقتی وارد اتاق شوید که در آن کابینت ، ظروف ، یخچال ، گاز ، وسایل خوراکی و ... باشد مسلماً نتیجه می گیرید که اینجا آشپزخانه است و مطمئناً نخواهید گفت که اینجا ، اتاق خواب است . دنیا نیز همینگونه است ، وقتی به آنچه که در دنیا ، از امکانات و وقایع هست نگاه کنید . از مشکلات از اوجها ، از فرودها ، از مریضی ، از فقر ، از ثروتهای هنگفت ، از غم و پریشانی ، از خوشی و نهایتاً از مرگ ، وقتی به اینها نگاه کنید اگر درست تعقل کنید مطمئناً نخواهید گفت که دنیا عشرتکده است چرا که عیش و نوش هیچ کسی را بی نیش نگذاشته و به آخر نرسانده است ، خوابگاه و استراحتگاه هم نیست چرا که اینقدر سر و صدا و مشکلات هست که نمی گذارند کسی راحت بخوابد ، جنگل هم نیست چرا که در میان همین حیوانات دو پا ، انسانهایی یافت می شوند که در اوج معرفت ، پاکی و نیکی هستند ، ظلمتکده هم نیست چرا که شعله های هدایت را هم روشن کرده اند . فقط به يك چیز بیشتر از همه شباهت دارد . به آزمایشگاه ، به جایی که فقط امتحان می گیرند ، يك امتحان بسیار بزرگ و طولانی و بسیار هم زیرکانه بطوریکه کمتر کسی متوجه می شود که در موقعیت

امتحان است و همه آنچه که در اطرافش می گذرد يك صحنه سازی زیرکانه توسط يك کارگردان بسیار خبره ، بیشتر نیست .

وقتی این دیدار نسبت به زندگی ، دنیا ، انسان و خدا داشتیم آن وقت کم کم فلسفه و هدف ازدواج خود را نمایان می کند ، ازدواج همه ابعاد وجودی انسان را به محك فرا می خواند ، تا قبل از ازدواج عوامل آزماینده خصوصیات حقیقی افراد بسیار کم است ، اما به هنگام ازدواج به یکباره صحنه تغییر می کند ، آنقدر عوامل آزماینده در این مرحله زیاد است که کمتر بعد از ابعاد وجودی انسان خارج از آزمایش قرار می گیرد .

ازدواج بهره گیری از تمتع جنسی ، دوری از تنهایی و ... نیز هست اما در پس پرده و در اعماق آن يك مرحله مهمی برای رشد یافتن انسان است ، آنقدر که ازدواج می تواند انسان را رشد دهد کمتر مسئله ای این خاصیت را دارد .

ازدواج بخاطر مشکلات و مسائلی که دارد می تواند تواناییهای انسان را محك بزند و انسان بواسطه همین مشکلات و مسائل ، تمرین تواناتر شدن را انجام می دهد ، برخی از افراد که از مشکلات هراس دارند به این نکته توجه نمی کنند که بایستی وارد میدان مشکلات شد تا که آبدیده شد .

ترس از مشکلات ازدواج نباید ما را از ازدواج دور کند ، مگر بخاطر مشکلات تحصیل ، از تحصیل دوری می کنیم ، مگر ما بخاطر مشکلات کار کردن ، کار را رها می کنیم .

تعریفهای متفاوتی که از ازدواج می شود بستگی به نوع دیدی است که نسبت به ازدواج وجود دارد . بعنوان مثال فرض کنید که در يك باشگاه بدنسازی هستید ، انواع وزنه ها ، دمبلها ، بارفیکسها ، دستگا ههای مختلف ورزشی و ... وجود دارند که هر کدامشان برای يك عضو بدن و تقویت آن و کل مجموعه برای بدنسازی و تقویت کل بدن خاصیت و کاربرد دارد ، حال کسی که با اشتیاق و میل و رغبت و علاقه به ورزش بدنسازی به آن باشگاه رفته باشد هر چه موارد تمرین و ورزش و دستگاهها و ابزار آلات بیشتر باشد خوشحالتتر است چرا که می داند بهتر می تواند تمرین کند و رشد کند و با انجام چند تمرین ممکن است خسته شود اما بی حوصله نمی شود . اما اگر کسی دیگر با اجبار یا اکراه و از سربی حوصلگی به همان باشگاه رفته باشد و مشتاقانه قصد ورزش و تمرین را نداشته باشد با اولین تمرین وزنه ها ، نه تنها خسته می شود که بی حوصله هم می شود و ناراحتی خود را به روشهای مختلف ابراز می کند .

تفاوت این دو فرد چیست ؟ تفاوت واضح است یکی برای تمرین و رشد کردن آمده و دیگری با اجبار یا اکراه وارد زمین باشگاه شده است . زندگی و ازدواج نیز همینطور است . برای کسانی که بخواهند در ابعاد مختلف رشد کنند از این زمین و میدانگاه جای بهتری پیدا نمی شود و موارد تمرین و رشد بسیار زیاد است ، اما برای کسی که حال و حوصله تمرین کردن و قوی شدن و رشد کردن را ندارد ، ازدواج گرچه آغازی شیرین دارد اما ادامه خسته کننده ای را خواهد داشت .

همین تفاوت نگاهها به ازدواج است که تعریف انسانها از ازدواج را متفاوت می کند . بنابراین سعی کنید از همین ابتدای کار دید و نگرشتان را نسبت به ازدواج تصحیح و تکمیل کنید . ازدواج يك منشور چند پهلو است ، هر طرف آن ، بیانگر بعدی از ابعاد زندگی است ، يك طرف آن شور و شوق و لذت ، يك طرف آن محبت و صمیمیت ، يك طرف دیگر تلاش و زحمت ، طرف دیگر آرامش و سکونت و ... اما وقتی کل مجموعه را با هم دیدید و همه ابعاد را در نظر داشتید ، خواهید دید که ازدواج ، يك مجموعه رشد دهنده برای شخصیت انسان و يك مجموعه انسان ساز است .

چند گروه هستند که یا دیر ازدواج می کنند یا هم ممکن است ازدواج نکنند .

گروهی هستند که ازدواج را يك لذت گران که فاقد صرفه اقتصادی است می بینند . از اینرو به طریقی دیگر در صدد التذاذ با قیمت کمتری هستند ، نمونه این گونه افراد را در ابتدای فصل برایتان گفتم ، این گروه بیشتر در میان غیر مذهبی ها هستند .

اما گروهی دیگر هستند که ازدواج را مانع پیشرفت خود می دانند ، آنهایی که بیشتر دنبال علم یا ثروت یا کار و حرفه هستند در این گروه جای دارند ، تصور اینها از ازدواج ، از اینجا ناشی می شود که برای خودشان فقط يك بعد از زندگی قائلند و در همان يك جنبه می خواهند رشد پیدا کنند ، از اینروست که از ازدواج کمی واهمه دارند . اما این قبیل افراد از چند نکته غافلند ، اول اینکه هنوز معنا و مفهوم ازدواج و زوجیت را در نیافته اند ، دوم اینکه از مفهوم رشد و رشد چند جانبه غافلند . خیلی از آنهایی که مدعی اند بعد از ازدواج افت کرده اند ، وقتی در احوالشان خوب دقت شود ، این نکته فهمیده می شود که قبل از ازدواج رشدشان يك رشد واقعی و طبیعی نبوده ، بلکه رشد در فضای مصنوعی بوده و دیگر اینکه يك بعدی رشد کرده اند و بالاخره با این رشد يك بعدی ، يك روزی سقوط می کردند و این سقوط نه بدلیل ازدواج بلکه به دلیل سست بودن شخصیت خودشان بوده است .

حداقل توصیه ای که برای اینگونه افراد می توان داشت این است که اگر بخواهند يك بعدی رشد کنند ازدواج می تواند کمک کار آنها باشد ، یعنی اینگونه افراد می توانند يك نفر دیگر را بعنوان همکار و همراه و در عین حال بعنوان همسر برگزینند و در همان جنبه نیز دو نفری رشد کنند و فرد هرآیبه و آرزویی داشته باشد بالاخره افرادی که هم سنخ و همفکر وی باشند پیدا می شود .

اما گروهی دیگر هستند که ازدواج را مانع معنویت و سیر و سلوک خود می دانند ، این تصور را بیشتر افراد خیلی خیلی مذهبی اما جزئی نگر دارند ، و اینها نیز از يك نکته غافلند و آن جامعیت اسلام است . اسلام معنویت را نمی خواهد در کنج عزلت آدمیان یا گوشه حجره ها یا در تنهایی ها به انسان عطا کند ، بلکه او را به متن زندگی و اجتماع می آورد و او را دران میدان رشد می دهد .

به پیامبر خیر دادند که گروهی رفته اند کنج عزلت اختیار کرده اند تا خود سازی کنند ، پیامبر خشمگین به سوی آنها رفت و گفت آن راهی که شما می روید راه من نیست . راه من این است که بخورم ، بیاشامم ، با زنان آمیزش کنم و در همان حال عبادت کنم و در اجتماع

زندگی کنم ، آن گوشه عزلت سنت من نیست . سنت من رشد یافتگی در فضای طبیعی اجتماع و زندگی است .

حتی برای آنهایی که می خواهند سیر و سلوکی داشته باشند چه محلی بهتر و رشدانگیزتر از صحنه زندگی ، چه جایی بهتر از واقعیت‌های زندگی تا بتوان تواناییهای فردی را محک زد . چه مکانی بهتر از اجتماع تا بتوان فهمید فرد چقدر رشد کرده است و چه جایی بهتر از ازدواج تا بتوان تمرینات را انجام داد .

آنهایی که ترس از ازدواج دارند ، ترس از امتحان دادن و رشد کردن دارند ، زندگی مثل استخر شنا می باشد تا فرد وارد آن نشده باشد ، نمی تواند بفهمد چقدر شنا یاد گرفته است .

کسانی که یکسره سرشان در عبادت و کتاب و اینگونه مسائل است و نمی خواهند ازدواج کنند ، دقیقاً مثل کسانی هستند که يك عمر کتابهای آموزش شنا یا دیگر رشته های ورزشی را می خوانند اما هیچگاه وارد گود میدان نمی شوند که بفهمند آنچه که خوانده اند اصلاً به چه دردی می خورد و چگونه می توان از آنها استفاده کرد ، ازدواج میدان يك ورزشگاه است تا هر کس هر چه در چننه دارد به بیرون بریزد .

اگر همه آنچه که در کتابهای اخلاق و سیر و سلوک گفته شده نتواند انسان را آنقدر رشد دهد که يك زندگی را اداره کند پس چه فایده از اینهمه وقت و تلاش و خواندن و خواندن . کسی که عمری را به مطالعه و سیر و سلوک گذرانده ، اگر آنقدر رشد نکرده که بتواند مسئولیت اداره يك زندگی را قبول کند ، آیا در رشد او شك نمی کنید و تازه او چه دارد تا به دیگران ارائه کند وقتی خودش توان انس و مؤانست با دیگری را ندارد .

همه این اصناف و گروهها که از ازدواج یا گریزانند و یا روی خوش نشان نمی دهند ، بدلیل نگاه يك بعدیشان به ازدواج است . هر کس فقط يك بعد آنرا می ببندد و از سایر جنبه های آن غافل است ، اما اسلام چون نگاه جامعی به ازدواج دارد و تمامی ابعاد و فواید و مصلحتهای آنرا در نظر دارد نگاه بسیار خوش بینانه و تشویق گرایانه به ازدواج دارد ، چرا که انسان در اثر ازدواج رشد می کند و همین رشد یافتگی است که ملاک برتری می شود ، آن وقت نماز متأهل ارزشی 70 برابر نماز مجرد دارد ، چرا که يك متأهل کارش را می کند ، تأمین اقتصادی و تنظیم يك زندگی را نیز بر عهده دارد ، از وجود خودش برای دیگری مایه می گذارد و خیلی وظایف و مسئولیتهای دیگر را بر عهده دارد، آن وقت به نماز می ایستد و مسلماً این نماز ارزشمندتر است از نماز يك مجرد است که نه بازدهی اقتصادی فراوانی دارد ، نه وظایف اجتماعی و خانوادگی چندانی بر عهده دارد ، و نه بازدهی عاطفی آنچنانی دارد .

((تجربه های خیلی قطعی نشان داده است که افراد پاك مجرد برای اینکه بیشتر به اصلاح نفس خودشان برسند ، به این عنوان و به این بهانه ازدواج نکرده اند و يك عمر مجاهده نفس کرده اند اولاً اغلبشان در آخر عمر پشیمان شده اند و به دیگران گفته اند ما این کار را کردیم شما نکنید و ثانیاً با این که واقعاً ما بودند : در فقه و اصول مجتهد بودند (اغلب اینها حکیم و فیلسوف هستند) حکیم و فیلسوف بودند ، عارف بودند ، تا آخر عمر و مثلاً در هشتاد سالگی باز يك روحیه بچگی و جوانی و يك خامیهایی در اینها وجود داشته است ،

مثلاً يك حالت سبكي خاصي كه گاهي يك جوان دارد ، مي بيني همان حالت در اين آدم هفتاد ساله هست ، و اين نشان مي دهد كه يك پختگي هست كه اين پختگي جز در پرتوي ازدواج و تشكيل خانواده پيدا نمي شود، در مدرسه پيدا نمي شود، در جهاد نفس پيدا نمي شود، با نماز شب پيدا نمي شود ، با ارادت به نيكان هم پيدا نمي شود ، اين را فقط از همين جا بايد به دست آورد)) . 1

اما در اینجا می خواهیم کمی دقیق تر به ازدواج نگاه کنیم و به چند بعد آن بصورت جزئی تر بپردازیم و از فواید و ضرورت‌های آن باز هم بیشتر سخن بگوئیم .

تمتع و التذاد جنسی : کتمان نمی توان کرد که با بلوغ جنسی ، نیاز به جنس مخالف در انسان قوت می گیرد ، این نیاز نه يك امر مذموم بلکه بر اساس طبیعت خلقت ما وجود دارد و همچون نیاز به خوردن ، خوابیدن و ... بصورت غریزی می باشد . اگر هر کدام از نیازهای انسان بی پاسخ گذاشته شوند ، نقص هائی را در وجود باعث می شوند که این نفاص برخی در جسم است و برخی در روح و روان ، و در این میان برخی نیازها را می توان مدت زمان بیشتری بی پاسخ گذاشت ، اما برخی را به هیچ وجه نمی توان از ارضاء آن غفلت کرد . مثلاً نیاز به تغذیه ، نیازی است فوری و ضروری که بایستی به آن پرداخته شود ، چند روز نخوردن و یا نخوابیدن انسان را تا سرحد مرگ به پیش می برد و کل سیستم جسمی و عصبی انسان را بهم می ریزد . در مورد نیاز جنسی اگر چه می توان آن را تا حدی کنترل کرد و مدت زمان بیشتری آن را معطل گذاشت ، اما محرومیت از آن آثار روانی منفی را بر روح و روان افراد می گذارد ، مخصوصاً آنجا و آن زمان که این غریزه از يك طرف تحريك شود و از طرف دیگر ارضائی نیز وجود نداشته باشد .

نیاز به جنس مخالف و ارضاء غریزه جنسی ، اولین و بدیهی ترین دلیل ازدواج می تواند باشد و چون پس از ارضاء هر غریزه ای نوعی آرامش ، تعادل و تقویت به وجود انسان تزریق می شود ، ارضاء غریزه جنسی یکی از علل آرامش روانی انسان است .

گرچه می توان به طریق دیگر این نیاز را برآورده کرد چه از راه حرام - تحت عنوان زنا - و چه از راه حلال - تحت عنوان ازدواج موقت - اما هر کدام از آنها نواقصی را در درون خود دارند . وقتی این نیاز از طریق حرام برآورده شود علاوه بر مفاسد بسیاری که بر آن مترتب است که حوصله پرداختن به آن در این بحث نیست ، کمترین حدی از نقص که می توان برای آن برشمرد ، این تشبیه است که فرض کنیم کسی برای رفع گرسنگی با پول خود از طریق کسب و کار غذایی تهیه می کند و دیگری پولی را می دزد و آن غذا را تهیه می کند ، آیا حالات روانی هر دو و نتایج هر دو یکسان است ، البته این تشبیه ناظر به کمترین حد اشکال ارضاء غریزه جنسی از طریق حرام است و گرنه مفاسد بسیاری این پدیده در درون خود دارد .

از طرف دیگر ازدواج موقت نیز راهی مطمئن برای پاسخ گویی به این غریزه نیست - گر چه در مواردی موقتاً مشکل گشاست - نیاز جنسی را نمی توان با يك بار و چند بار برای همیشه ارضا کرد ، نیازی است که سالیان طولانی در وجود انسان است ، بنابراین آیا راهی سالم تر و مطمئن تر و امن تر جز ازدواج دائم پیش روی انسان هست .

تغذیه نیاز عاطفی : گفتیم نیاز جنسی اولین و بدیهی ترین دلیلی است که برای ازدواج ممکن است به هر فکری خطور کند ، اما اگر صرفاً فقط همین يك نیاز ، دلیل اصلی ازدواج باشد به عده ای که می گویند ازدواج يك لذت گران است که توجیه اقتصادی ندارد حق خواهیم داد ، چرا که انسان برای چند لحظه لذت بایستی بهای گرانی را پردازد و مسائل و مشکلات بسیاری را بپذیرد .

اما فراتر از نیاز جنسی که ازدواج به بهترین شکلی به تأمین آن می پردازد اما کمی گران تمام می شود - و دو روش دیگری را که نام بردیم ارزاتر اما ناگوارتر و نامطمئن تر به تأمین آن می پردازند - نیازی در وجود انسان هست که جایگزینی دیگر برای پاسخ دادن به آن نیاز جز ازدواج وجود ندارد و آن نیاز ، نیاز عاطفی است .

انسان را از اینرو نام انسان نهاده اند که نیاز به انس دارد و ریشه لغوی انسان از انس گرفته شده است ، انسان با مؤانست با دیگران آرام تر می شود ، هر چند که انس حقیقی در انس با محبوب ازلی و ابدی است .

نیاز عاطفی ، نیازی است که انسان پس از پشت سر گذاشتن دوران کودکی و نوجوانی ، وجود آن را ملموس تر احساس می کند و تفاوتی نمی کند که انسان تا قبل از جوانی در فضای محبت آمیزی بزرگ شده باشد یا خیر ، و هر چقدر انسان والدین مهربان و دلسوزی داشته باشد و هر چقدر برادران و خواهران مهربان و هر چقدر دوستان خونگرم و صمیمی داشته باشد ، باز هم احساس می کند هنوز تشنه يك نفر دیگر است ، تشنه محبت ورزیدن و مورد محبت قرار گرفتن ، نیاز عاطفی نیازی است که حتی انسان وقتی در میان انسانهای مهربان هم قرار دارد وجود آن را حس می کند ، احساس می کند یکی دیگر باید باشد تا با او راحت تر حرفهای دلش را بزند ، محبتش را عرضه کند و مورد پذیرش آغوش باز دیگری قرار گیرد . و جالب اینجاست که این عطش و نیاز را نسبت به جنس مخالف خود هم می بیند و در این میان ، هیچ چیزی نمی تواند به این نیاز حقیقی و مهم ، به طیبی و طاهری و گوارایی ازدواج ، پاسخ دهد و بواسطه وجود این نیاز است که وقتی انسان در کنار همسر قرار می گیرد ، به انس و آرامش می رسد و این سکونت و آرامش نه يك امر مجازی و قرار دادی است ، بلکه امری حقیقی و فطری است که بر حسب خلقت ما طرح ریزی شده است .

((و من آياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها وجعل بينكم مودة و رحمه انّ في ذلك لايات لقوم يتفكرون (روم / 21)

((و از نشانه های او این است که برای شما از جنس خودتان جفتی آفرید تا در کنار او آرامش یابید و میان شما مودت و رحمت قرار داد و در این کار نشانه هایی است برای کسانی که تفکر می کنند)) .

همسر ، کسی است که وجود ما را از تك بودن و تنها بودن به يك وجود مجموعه دار و کاملتر شده تبدیل می کند و بواسطه همین تکمیل شدن و ارضا شدن چند بعدی است که وجود ما آرام تر و تسکین یافته تر می شود .

تحقیقات علمی نیز نشان داده است که متأهلین از لحاظ روحی و روانی دارای ضریب سلامتی بالاتری از افراد مجرد مانده ها می باشند و میزان مفاسد و جنایتها و همچنین خودکشیها در میان مجرد مانده ها بیشتر از متأهلین است و این ناشی از این حقیقت است که تأهل وجود روانی انسان را سالمتر و آرام تر می کند و جلوی خیلی از مفاسد - که ناشی از ناآرامی و اضطراب روحی و روانی است - را می گیرد . ارضاء نیاز عاطفی امری بمراتب مهمتر از ارضاء نیاز جنسی است و برآورده کردن این نیاز تنها با ازدواج ممکن است ، البته باز هم ازدواج منافعی دیگر هم در بر دارد که در ابتدای سخن به آن اشاره شد و در ادامه باز هم به آن اشاره می شود اما بعنوان يك جمع بندی از ضرورت ازدواج می توان اینگونه گفت که بدلیل نیاز جنسی از يك طرف و نیاز عاطفی از طرف دیگر ، ازدواج بواسطه اینکه بهترین ، گوارا ترین ، پاکترین و دائمی ترین تغذیه را فراهم می کند ، این تغذیه به انسان آرامش و سکونتی عطا می کند که نتیجتاً کار کرد جسمی ، فکری ، روحی و روانی ، اجتماعی و اقتصادی انسان را افزایش می دهد و وجود سالم تر چند بعدی منشأ خیرات و برکات بیشتری می شود .

بنابراین ازدواج بدلیل خدماتی که به انسان عطا می کند و فوایدی که در درون خود دارد به وجود انسان آرامش و تسکین بیشتری را عطا می کند و اگر دریابیم که هر نوع تسکین و آرامش برای رسیدن به تعادل وجودی و افزایش کارکرد و کارایی انسان است ، نتیجه می گیریم که انسان در اثر ازدواج وجود سالم تر و آرامش یافته تری دارد و بواسطه همین وجود سالم و تسکین یافته تر ، هم بهتر زندگی خواهد کرد و هم مفیدتر - هم برای خود و هم برای دیگران - گذران عمر خواهد کرد . و اگر طرف دیگر مسئله را نگاه کنیم که مجرد مانده ها که بهر دلیلی سالهای سال ، در محرومیت از ارضاء نیاز جنسی از يك طرف و ارضاء نیاز عاطفی از طرف دیگر هستند و بواسطه همین محرومیتها ، وجودهای ناسالم تر و روان های ناآرامتری دارند ، اهمیت ازدواج و فواید و نتایج آن بیشتر خود نمایی می کند .

فواید دیگر : گذشته از نیازها که ضرورت ازدواج را معنی می بخشند ، بنای ازدواج تنها بر رفع ضرورتها تکیه ندارد ، بلکه علاوه بر آن ، بر منافع و فواید دیگری نیز استوار است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود .

1- بزرگ شدن روح : یکی از مهمترین نتایجی که در اثر ازدواج حاصل می شود بیرون رفتن فرد از مدار فردیت خود و شکسته شدن نسبی اما قابل توجه حصار نفسانیت انسان است ، ازدواج توأم با توجه به يك فرد دیگر - که تا بحال غریبه بوده و یا حکم نامحرم داشته است - می باشد و این امری است مهم ، چرا که تا بحال جوان ما بجز وجود خود و آمال و آرزوهای خود فکری دیگر نداشته است ، اما بواسطه ازدواج ، يك نفر دیگر نیز در مدار برنامه ریزی و توجه او قرار می گیرد و حاضر است از وجود خود و داشته های خود به دیگری نیز عطا کند و بواسطه محبت و دوستی که ایجاد میشود ((من)) وجودی فرد گسترش یافته و از مدار صرف خودبینی خارج می گردد و تلاش برای آسودگی ، رفاه و آسایش يك نفر دیگر حکایت از بزرگ شدن روح فرد می کند چرا که وی ، يك نفر دیگر را تحت لطف قرار می دهد و بواسطه وی يك نفر دیگر زندگی راحت تری را تجربه می کند .

2- تمرین محبت کردن : در ازدواج يك اتفاق مهم ديگر می افتد و يا بايستی بيفتد و آن صميميت و دوستی بين دو نفر است و اين یکی از اهداف مهم دين اسلام است که افراد با هم دوست و صميمی شوند . خداوند در ازدواج چاشنی يك ارتباط محبت آميز را با قرار دادن مودت و رحمت بين زوجين قرار داده است ، بنابراین ازدواج یکی از بهترین زمينه ها برای تمرین محبت کردن - آنها هم يك محبت حلال ، طيب و مهمتر از همه واقعی - را فراهم می کند و همین تمرین محبت کردنها کم کم انسان را و روحش را بزرگتر و رؤف تر می کند .

3- تمرین در ارتباطات : در ازدواج فرد سالها تمرین می کند که رابطه محبت آميز را چگونه حفظ کند و آنرا در حد عالی نگه دارد و اين تلاش خود بخود تغييرات عمیقی را در افراد بوجود می آورد ، وقتی فرد عادت کند سالها به خوبی صحبت کند ، اهل عطوفت و گذشت باشد ، رفتار مهربانی داشته باشد ، اهل خير و انفاق باشد و آنقدر روحش بزرگ شود که دیگری را بر خود مقدم بشمارد يا حداقل به اندازه خودش به او اهمیت دهد ، مطمئناً بعد از گذشت چندین سال ، خواهید گفت اين فرد با فرد قبل از ازدواج خیلی فرق کرده و خیلی بهتر شده است .

4- شخصیت مفیدتر و مستقل تر : در ازدواج بدلیل اینکه افراد با واقعیتهای زندگی بیشتر مرتبط می شوند و مسئولیت های بیشتری را بر عهده می گیرند ، لذا جسم و ذهن هر دو برای بهبود و رفاه زندگی تلاش بیشتری را می کنند و نتیجتاً فرد از لحاظ فردی از حالت نیاز و وابستگی به سوی استقلال و خودکفایی گام بر می دارد و از لحاظ اجتماعی فرد کم کم از يك وجود مصرف کننده به وجود تولید کننده يا خدمات دهنده در اجتماع تبدیل می شود .

5- و باز هم ادامه خط سیر بزرگ شدن انسان : آنزمان که فرزندان هم به جمع زوجين اضافه شوند ، اين بار زن و مرد از مقام زوجيت به مقام والدين ارتقا می یابند و چه زحمتها ، تلاشها و کوششها برای اینکه انسانی ديگر به اين دنيا قدم بگذارد و رشد و پرورش یابد را متحمل می شوند و اگر زمانی زن و مرد به يکديگر عشق می ورزیدند به اين دلیل بود که از همدیگر لذت می بردند ، با آمدن فرزندان ، علاوه بر خود به کسانی ديگر نیز مهر و محبت می ورزند ، اما اين دفعه نه به اين دلیل که نفعی و لذتی ببرند ، بلکه بدین علت که نفعی برسانند و بهره ای را ارزانی کنند . و در اين مقام است که انسانها با کمی توجه به رشحاتی از مفهوم خدا بودن و بنده پروری پی می برند .

بگذریم که بحث به درازا کشید ، اما در خلال اين حرفها و صحبتها و ادعاها ممکن است يك سؤال برای شما بوجود آید که چرا در برخی از دواجها اين مسائل دیده نمی شود ، اين لذتها و شیرینی ها و اين رشدها و بزرگ شدنها يا مشاهده نمی شود يا کمتر مشاهده می شود و چرا از آن مهر و محبتی که خداوند در آیه اشاره شده ، یاد کرده کمتر اثری می بیند .

و اين بحثی است مفصل و جالب و جذاب که برخی علل آن برمی گردد ، به نامناسب بودن انتخابها در قبل از ازدواج و برخی علل ديگر که بسيار مهمتر و اساسی تر است ، برمی گردد به کیفیت رفتارها پس از ازدواج که از حوصله نوشتار ما خارج است و شاید اگر توفيق الهی نصیب شد بدان مبحث نیز در نوشتاری ديگر بپردازیم .

اما سخن آخر با شما خوانندگان عزیز اینکه ، يك دليل بسيار محكم براي ازدواج كردن خود قائل شويد ، دلايلتان براي ازدواج بسيار بيشتري و وسيعتر از ارضاء نياز جنسي باشد ، حتى هدفتان از ازدواج ، از ارضاء نياز عاطفي هم بيشتري باشد ، چون ازدواج بيشتري از ارضاء اين دو نياز ، اهداف والاتر و مهمتري را نيز در خود داراست و همين اهداف والاست كه برخي در اثر ازدواج رشد مي كنند و اوج مي گيرند و همچون حضرت امام خميني ((ره)) اين جمله پر از تأمل و پر رمز و راز را مي گویند كه ((مرد از دامن زن به معراج مي رسد)) و برخي هم در اثر ازدواج كم مي آورند و بازي را مي بازند و نتيجتاً نظرشان نيز نسبت به ازدواج تغيير مي كند .

ازدواج گرچه با ضرورت ارضاء نيازها قوت مي گيرد ، اما شيريني و دوام آن با قائل شدن و متوجه بودن به اهداف والاي آن محقق مي گردد ، ازدواج مثل تحصيل علم مي باشد ، گرچه ممكن است ضرورت خواندن و نوشتن و احتياج به سواد ، پاي ما را به مدرسه بکشاند ، اما علم منفعي بسيار بيشتري از سواد خواندن و نوشتن در خود نهفته دارد و خيلي از رندها ، توانمنديها ، ابتكارات و ... بواسطه علم صورت مي گيرد و سختي هاي علم نبايد مجوز اين گردد كه علم تخطئه شود .

ازدواج نيز همينگونه است ، ازدواج گرچه به نيازهاي جنسي و عاطفي انسان پاسخ مي دهد و او را سرشار از احساس و هيجان مي كند اما در عين حال بواسطه زمينه هاي تلاش و فعاليت و تصميم گيري كه براي انسان فراهم مي كند وجود او را پخته تر مي كند و او را از مدار خودبيني به ديگري بيني و غيربيني ارتقا مي دهد و روح و روان او را لطيف تر ، خيرخواهانه تر و دوست داشتني تر مي كند و باعث بزرگ شدن روح انسان مي شود .

بنابراين سعي كنيد اهداف بزرگتري از ازدواج داشته باشيد ، صرفاً به التذاذ يا ارضاء نيازهاي روحي و يافتن يك هم صحبت يا همدم براي خود فكر نكنيد ، بلكه به رشد همه جانبه در تمامي ابعاد وجود خود فكر كنيد ، تفكرتان را از بهره بردن به بهره رساندن بالا ببريد ، و از توقع داشتن از ديگري به توقع داشتن از خود براي خدمت كردن به ديگري ، روح خود را بزرگ كنيد و از شرط و شروط هاي بي مورد گذاشتن براي ديگري به جهت اينكه وي امكانات رفاهي شما را در حد عالي فراهم كند يا بواسطه وجود او به نان و نوائي برسيد ، به بزرگ شدن وجود خودتان براي مفيدتر بودن براي همسر آینده تان فكر كنيد .

وقتي اينگونه ديدتان نسبت به ازدواج متعالي شود آن وقت حتى مشكلات و سختي ها نيز شيرين و سازنده اند ، آن وقت آسان گيرتر نسبت به ديگران و سخت گيرتر نسبت به خودتان خواهيد شد . چرا كه آمده ايد در ميدان و ورزشگاه صحنه زندگي بازي كنيد و خوب نيز هنر نمايي كنيد و نيامده ايد كه فقط تماشا كنيد كه اگر ديگران خوب بازي كردند سوت و كف بزنيد و اگر مطابق ميل شما بازي نكردند لعن و نفرين بفرستيد .

کتاب یک انتخاب مناسب / نویسنده : محمود یزدانی

پاورقیها

1- تعلیم و تربیت در اسلام ؛ مرتضی مطهری ، صفحه 398